

## پیرمرد چشم و چراغ مابود...

گفت و گو با مهدی آذر یزدی  
به بهانه درگذشت خالق  
«قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب»

یکی بود یکی نبود. توی یکی از روستاهای کویر - جایی حوالی یزد - کودکی بود که نه مکتب می‌رفته و نه مدرسه. سوادش از قرآن بود و نخواندن برایش حسرت. می‌گفت: «اولین بار که حسرت را تجربه کردم، موقعی بود که دیدم پسر خاله پدرم چند تا کتاب دارد من هم می‌خواستم اما نداشتم. به نظر، مظلمی از این بزرگ تر نمی‌آمد که آن بچه که سواد نداشت، آن کتاب‌ها را داشته باشد و من که سواد داشتم، نداشتم باشم. شب، قضیه را به پدرم گفتم. اسمش مهدی بود؛ مهدی آذر یزدی. کودکی که سال‌ها بعد، شاگردی مغازه‌های کتابفروشی را می‌کرد تا بخواند و بنویسد. یکی بود، یکی نبود. کمتر خانهای بود که از کتاب‌هایی که تصویر چند کودک را روی جلد تک رنگ و مقوایی شان یک می‌کشند خالی باشد و کمتر کودکی بود که روایت‌های ساده‌اش از داستان‌های کهن ایرانی را نشنیده باشد. یکی بود، یکی نبود. مردی بود که مثنوی می‌خواند و داستان می‌نوشت؛ گلستان می‌خواند و داستان می‌نوشت؛ قرآن می‌خواند و داستان می‌نوشت. مردی بود که «قصه‌های خوب» برای «بچه‌های خوب» می‌نوشت. خودش می‌گفت: «زندگی من همه در این تلخی و تنهایی گذشته است. هیچ چیز خوشی در زندگی ندیدم. با مردم رفت و آمد نداشتم. هرگز یاد ندارم کسی در خانه ما مهمان باشد یا هرگز ما خانه کسی مهمان نشدیم. اصلاً زندگی را یاد نگرفتم...» یکی بود و این بار یکی نبود که نگذارد آفتاب تابستان پیرمرد را بعد از سال‌ها انزوای او بگیرد. درگذشت راوی قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب، بهانه‌ای شد برای گفت و گو با مهدی آذر یزدی که به قول خودش بنا به وظیفه پا به عرصه ادبیات کودک گذاشت تا بعد از پیروزی انقلاب، مانند هم‌نسلانش دنیا را «عوض» کند. جوانی که سال‌هاست در عرصه ادبیات کودک فعالیت می‌کند و ریاست انجمن نویسندگان کودک و نوجوان را بر عهده دارد، با ما از ادبیات کودک و مهدی آذر یزدی می‌گوید.



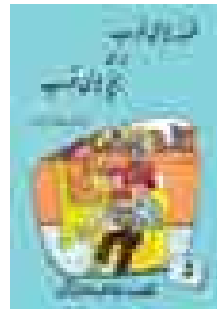
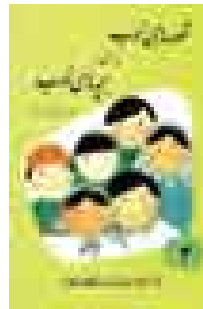
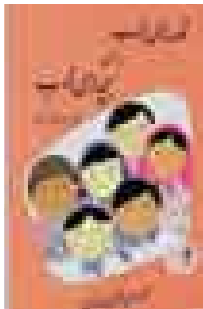
### لب‌لب اسلامی

و از من سراغ تو را گرفته. احساس کردم به دلیل بیماری یا شکل ظاهر جدید من مرا نشناخت اما با هم صحبت کردیم و برای من خیلی آندوه‌آور بود که در شهر بزرگی مثل تهران که همین جوری نماد غربت و تنهایی است، شهر بزرگی که نه سرش پیداست و نه ته‌اش، بیشترین وسایل ارتباط جمعی را دارد اما کمترین ارتباط در آن صورت می‌گیرد، یک پیرمرد که نه زن دارد و نه بچه و نه کسی دوروبرش هست، تنها در یک بیمارستان بستری باشد. وقتی که بیرون می‌آمدم، شماره‌ام را به پرستار دادم که اگر کاری هست، برایش انجام بدهم. پرستار سؤال کرد که این آقا کی هست؟ گفتم مهدی آذر یزدی، قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب. تازه متوجه شد و گفت: «کتاب‌هایش را خوانده‌ام و خیلی برایم جالب بوده‌اند» و آنجا بود که من احساس کردم تلاش‌های این مرد خیلی بی‌تاثیر نبوده و تأثیرات فرانسولی داشته است. آن پرستار هم فهمید که پیرمرد تنهایی که روی آن تخت خوابیده، مرد بزرگی است به نام مهدی آذر یزدی....

● فارغ از تأثیری که هر نویسنده بر جریان ادبیات می‌گذارد، ادبیات کودک و نوجوان امروزمان تا چه حد از کارهای مرحوم آذر یزدی تأثیر مستقیم گرفته است؟  
اولین تأثیری که جامعه ادبی از هر نویسنده‌ای می‌تواند بگیرد، این است که دیگر ضعیف‌تر از او کار نمی‌کند؛ یعنی احساس می‌کند وقتی ۵۰ سال پیش یک آدم مدرسه نرفته که از دواج نکرده است،

### ● وقتی صحبت از مهدی آذر یزدی می‌شود، چه تصویری را به خاطر می‌آورید؟

اولین دیدار ما ۲۲ سال پیش بود در انتشارات امیرکبیر؛ یک روز ایشان آمد، خیلی ساده خودش را معرفی کرد و من از صحبت‌های ایشان متوجه شدم که برای تجدید چاپ‌های مکرر قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب حق التالیفی دریافت نمی‌کند چون پیش از انقلاب انتشارات امیرکبیر حق آثار ایشان را به صورت قطعی خریده است. مدیران انتشارات قرارداد جدیدی نوشتند که دوباره حق التالیفی به ایشان تعلق بگیرد. مهدی آذر یزدی می‌گفت من در یک اتاق زیر شیروانی در انتشارات اشراقی واقع در میدان امام حسین زندگی می‌کنم، تنها هم هستم و کارم هم تصحیح است و نمونه خوانی می‌کنم به اصطلاح. بعد مدتی من ایشان را دیدم و گفتم، «پول هم چیز خوبی است... آدم می‌تواند کتاب بخرد و...». آذر یزدی پول را هم از این جهت خوب می‌دانست. بعدها در مصاحبه‌ای دیدم که می‌گفت کار من این است که کتاب بخرم و وقتی که بی‌پول شدم، کتاب‌ها را به نصف قیمت بفروشم و با پولشان کتاب‌های تازه بخرم. یک موقعی می‌گفت که لذت من گاهی مواقع ورق زدن کتاب است، صرف نظر از اینکه در آن کتاب چی نوشته‌اند. ما از آدم‌های عاشق کتاب بسیار شنیده‌ایم اما نه تا این حد عاشق که به تورق کتاب عشق بورزند. آخرین دیدارمان هم وقتی بود که مصطفی رحماندوست به من گفت مهدی آذر یزدی در بیمارستان مهر تهران است



بین تمام اقوام انتخاب کرد و نوشت و درست هم نوشت و به همین دلیل آثار او ماندگار تر شد. اگر نوشته‌های او متعلق به یک زبان یا فرهنگ خاص بود، این قدر ماندگار نمی‌شد. او زبان معیار زبان پایه فارسی را در نوشته‌هایش رعایت کرد. ضمن اینکه وقتی نوشته‌هایش خوانده می‌شود ما حس می‌کنیم قصه گویی دارد قصه می‌گوید و ما به جای اینکه حرف‌هایش را بشنویم، می‌خوانیم. ولی حالت، حالت قصه‌گویی است. بعضی واژه‌ها در ادبیات او به کار برده شده است که نشان می‌دهد اینها به تعبیر جوان‌های امروز خیلی «اسپر» است. واژه‌ها و واژه‌های خیلی صمیمی و نزدیکی به ساختار محاوره است. در مورد محاوره همیشه باید این تذکر را داد که بعضی‌ها فکر می‌کنند محاوره یعنی شکستن واژه‌ها؛ نه، این محاوره نیست! اساس زبان محاوره یعنی نزدیکی کردن ساختار جمله‌ها به زبان محاوره. محاوره‌ای بودن نثر مرحوم آذربیدی از نوع دوم است. نوع گوییش گویش محاوره است، و گرنه واژه‌ها را خیلی سالم ادا می‌کند. کارهایش فضاسازی دارد و کار را واقعا پرداخت کرده. داستان‌های او یک باز نویسی خشک از متون کهن نیست؛ یک جاهایی حضور خود او را هم می‌بینیم. البته حضور او، حضور مهدی آذربیدی، معلم و مربی و نصیحت‌گر است....

● می‌خواستیم به همین بحث اشاره کنیم. در این باز نویسی‌ها چقدر کودکی را می‌بینیم و چقدر از فضای ادبیاتی که قصدش آموزش دادن مستقیم به شیوه‌ای نصیحت‌گونه بود دور شده؟ نمی‌توانسته خیلی دور شود؛ چراکه او نوشتن این کتاب‌ها را ۵۲ سال پیش شروع کرده و دیگر اینکه چون اتکای او به ادبیات کهن بود، نگاه ادبیات کهن ما کودکانه نیست؛ مثلا در مرزبان نامه نمی‌توانیم قصه‌ای پیدا کنیم که یک کودک نقش‌آفرین آن باشد.

● ولی بچه‌ها قصه‌هایش را خیلی خوب می‌پذیرفتند....

چون ساختار داستانی دارد و بچه‌ها هم حکایت و روایت داستانی را دوست دارند؛ ولو اینکه شرح حال یک بچه یا کودک نباشد. او در حد خودش کار روشنفکرانه و پیشتان‌انه‌ای در این حوزه کرده است. در دوره‌ای که نه ادبیات کودک رسمیت داشته، نه دوران کودکی و نه ادبیات کودک به عنوان یک شکل ادبی مطرح بوده است، ما نباید جغرافیای زمان را فراموش کنیم؛ وقتی در مورد دوره ادبی قضاوت می‌کنیم، باید شرایط آن دوره را هم فراموش نکنیم. بگذریم که از نظر شخصی هم او مدرسه ندیده است و به عبارتی می‌توان او را مصداق همان شعر «نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت/ به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد» دانست. مهدی آذربیدی هر چه یاد گرفت از مسجد و

مدرسه‌های دینی و مردم کوچ و بازار بود. ۱۷ سالش بود، در حالی که پا به مدرسه نگذاشته بود، کار در یک کتابفروشی را آغاز کرد و در آنجا بود که گمشده خودش را پیدا کرد. کم کم کار کرد و در ۳۵ سالگی به این نقطه رسید که کاش می‌شد کتاب‌هایی به این بارزگی را کمی ساده‌تر کرد تا بچه‌ها هم بفهمند؛ یعنی آن دل کودکانه او در اینجا شکفت و خود را نشان داد. مهدی آذربیدی آمد و این کار را با باز نویسی آثار نشان داد. با شرایط فقرش و شرایطی که به مدرسه نرفته بود، اگر به اینها توجه کنیم، خواهیم دید که کار بسیار بزرگی انجام داده است.

● در کتاب‌های مرحوم آذربیدی، تصویر سازی خیلی ساده‌ای بود که کنار هر داستان قرار گرفته بود. در دوره‌ای که تصویر سازی در کتاب‌های کودک خیلی محدود بود و جایگاه امروز را نداشت. استفاده از این تصویر های ساده چقدر توانسته به فضای داستانی کتاب‌های او کمک کند؟

ما دو دسته کتاب داریم؛ یک دسته کتاب‌های تصویری و یک دسته کتاب‌های مصور. در کتاب‌های تصویری، اصل با تصویر است، متن اندک است و همبستگی و تلفیق جانانه‌ای بین متن و تصویر وجود دارد. درک متن در آنها خیلی از حضور تصویر پیروی می‌کند. اما در کتاب‌های تصویری، متن خیلی متأثر از حضور تصاویر نیست. تصویر بیشتر جنبه تزئینی دارد و اگر حذف شود باز داستان، کار خودش را می‌کند و تأثیر خود را می‌گذارد. نه تنها نقشش تعیین کننده نیست بلکه می‌تواند تخیل بچه‌ها را هم محدود کند. البته بعضی تصویرهای کتاب‌های او را زنده یاد مرتضی ممیز کار کرده و بعضی‌هاشان را هم تصویرگران کم‌تجربه‌تر در سال‌های بعد از انقلاب، و آنجایی که سایه دست زنده‌یاد ممیز را می‌بینیم، کارها محکم‌تر و قوی‌تر است ولی در مجموع آثار مهدی آذربیدی قصه‌های مصوری است که گرچه برایشان تصویر کشیده شده اما این تصاویر نقش اصلی را ندارند.

منزوی است، تنه‌است، دستگاه‌های تبلیغاتی ندارد، اصولا اهل مصاحبه نیست، در جمع ظاهر نمی‌شود و به قول خودش اگر وارد جمع بشود دست و پایش را گم می‌کند، یا این خصوصیات و با این ساده زیستی و زندگی فقیرانه‌ای که خودش انتخاب کرده، چنین کارهایی را کرده، پس باید امروز کار بزرگ‌تری بکنیم؛ ضمن اینکه هر کسی که می‌خواهد متنی را باز نویسی کند، خودش را زیر سایه سنگین کتاب‌های او هم دیده و تلاش کرده است که اگر می‌نویسد، کارش امروزی‌تر و با نثری کودکانه‌تر و روان‌تر باشد و با این استدلال که پیش از ما دیگرانی بوده‌اند که به باز نویسی این آثار بپردازند، حتی الامکان سعی بکنند که اثرش را از حالت باز نویسی در بیاورد و به باز آفرینی آثار بپردازد.

● با توجه به این که شما از نویسندگان دهه ۶۰ هستید به نظر تان آثار نویسندگان دهه ۵۰ چه تاثیری در ادبیات شما گذاشته است؟

ادبیات کودک در سال‌های دهه ۶۰، بیشتر ادبیات محتواگر بود؛ محتوایی که بیشتر متأثر از شرایط اجتماعی بود؛ یعنی جنگ و انقلاب و جامعه‌ای که آن روزها درگیر اسباب کشی فرهنگی بوده است. وقتی تحولات اجتماعی سرعت می‌گیرد و بر جسته می‌شود، نقیضش در ادبیات نقش رئالیستی می‌شود و می‌رود سراغ چیزهایی که دقیقا در جامعه اتفاق می‌افتد و از وجه فانتزی و خیال‌انگیزی قدری فاصله می‌گیرد. شرایط دهه ۶۰ آن گونه بود. نویسندگان خیلی تحت تأثیر شرایط اجتماعی بودند. فرهنگ، فرهنگ مبارزه و تغییر بود و این خودش را در ادبیات به این صورت نشان می‌داد. یک جاهایی شعاری می‌شد و ادبیات شکل دستوری و تجویزی به خود می‌گرفت. این به شرایط جامعه ما هم برمی‌گشت؛ جامعه‌ای که سال‌ها به این نوع ادبیات عادت کرده بود. در آن سال‌ها ادبیات کودک قدری از زاویه بزرگسالی روایت می‌شد؛ البته این نگاه پیش از انقلاب شدیدتر بود؛ از سال ۱۳۰۰ به این طرف؛ از دوره رضا شاه. وجه تربیتی خیلی در آن غلیظ‌تر بود و نزدیک‌های انقلاب بیشتر هویت سیاسی به خود گرفت. اما بعد از انقلاب آمدیم به سمتی که به ادبیات کودک به عنوان یک ماهیت مستقل نگاه کنیم. همان طور که کودک یک موجود مستقل است، یک بزرگسال ناقص نیست. به رسمیت شناختن کودکی، خودش یکی از عوامل شکل‌گیری ادبیات کودک مستقل است. کم کم نویسندگان و شعرا به سمتی آمدند که به کودک با نگاه یک کودک نگاه کنند و با زنده کردن حس‌های کودکانه خودشان ادبیات را خلق کنند. اما در دهه ۶۰ حضور جنگ و تحولات اجتماعی این امر را تا حدی به تعویق انداخت تا اینکه سال‌های بعد آمدیم و رسیدیم به این نقطه.

البته در مورد ادبیات باید قدری متفاوت دآوری کرد. این جور نیست که ادبیات ده سال به ده سال نو شود. اثری که ارزش ادبی داشته باشد، بیش از اینها باقی می‌ماند. مثالش مرحوم آذربیدی که به تازگی از دنیا رفته‌اند. کار او فرانسوی است و در چند نسل حضور داشته. آثار این نویسنده از نسل خودش گذشته و نسل‌های دیگر را هم تحت تأثیر گذاشته است.

● دلیلش را چه می‌بینید؟ چه ویژگی‌هایی در آثار آذربیدی باعث ماندگاری اش شده‌اند؟

اولین ویژگی، اتکای مهدی آذربیدی به ادبیات کهن است. در دوره‌ای که او کارش را شروع کرد ادبیات کودک و نوجوان هویت امروزی را نداشت. خیلی تعلیم و تربیتی بود. اصلا به کودک به عنوان موجود کاملی که باید به او توجه شود نگاه نمی‌شد و دوران کودکی خیلی رسمیت نداشت. ادبیات کودک در نگاه بین‌المللی هم یک هویت ترجمه‌ای داشت. درست مثل داستان کوتاه و رمان که ورودشان به ایران با ترجمه شروع شد و پژوهش‌ها نشان می‌دهد که در حوزه ادبیات بزرگسال هم ما کارمان را با تقلید شروع کردیم. همین اتفاق در ادبیات کودک هم افتاد. در دوره‌ای که اتکای ادبیات کودک ما بیشتر بر ترجمه بود، مهدی آذربیدی به ادبیات خودمان اتکا کرد؛ کلیله و دمنه، مرزبان نامه، سندبادنامه، قابوس نامه، مثنوی مولوی، قرآن کریم، آثار شیخ عطار، گلستان و قصه‌هایی از ۱۴ معصوم که هشت جلد کتاب قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب را تشکیل می‌دهند. یکی دیگر از عوامل ماندگاری آثار او ساده نویسی، استفاده از بیان داستانی، بیان طنز آمیز و قصه‌گویانه است. اولاً زبانش خیلی زبان سالمی است. یک موقعی خود ایشان از قول مرحوم مجتبی مینوی به من می‌گفت: «زبان فارسی را از این زیباتر نمی‌شود نوشت». چون او زبان لهجه خاصی از یک منطقه را انتخاب نکرده است. زبان فارسی را به شکل سالم و مشترک

اولین ویژگی، اتکای مهدی آذربیدی به ادبیات کهن است. در دوره‌ای که او کارش را شروع کرد ادبیات کودک و نوجوان هویت امروزی را نداشت